ایثار و مقاومت

طرح: حسین کشتکار | جوان

صغری خیل فرهنگ

مردم کُرد چه در پیروزی انقلاب اسلامی و چه در دفاع مقدس با دست خالی و بی‌منت علیه ظلم برخاستند و علیه دشمنان و تجزیه‌طلبان جنگیدند. خانواده شهیدان قادرخانزاده که شش فرزندشان در طول دفاع مقدس به مقام شهادت نائل آمدند، نمونه‌ای از صلابت مردم کرد را به نمایش می‌گذارند. این خانواده مذهبی در دوران طاغوت نیز به دلیل فعالیت‌های سیاسی به کشور عراق تبعید شده بودند که بعد از پیروزی انقلاب به ایران بازمی‌گردند. رژیم بعثی عراق بسیار تلاش کرد تا این خاندان را مقابل نهضت امام خمینی قرار دهد، ولی درایت بزرگان قادرخانزاده دست ردی بر تطمیعات دشمن زد. برای آشنایی با خانواده شهیدان قادرخانزاده با دارا قادرخانزاده برادر شهیدان به گفت‌وگو پرداختیم که خود نیز از جانبازان دفاع مقدس است.

شش شهید و یک جانباز از پسران یک خانواده در تمام کشور بی‌نظیر است. اگر می‌شود خانواده قادرخانزاده را بیشتر معرفی کنید.

پدرم حاج مجید، بزرگ خاندان قادرخانزاده متولد ۱۳۱۰ و از مردان نامی و بزرگ منطقه بود. سابقه مبارزاتی خاندان قادرخانزاده با حکومت ظلم و جور به سال‌ها قبل برمی‌گردد. به خاطر مبارزات مسلحانه پدربزرگمان در دوران پهلوی ۱۲ سال در عراق در تبعید به سر بردیم. دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) به ایران بازگشتیم و با تمام وجود از نظام نوپای ایران اسلامی دفاع کردیم و بعد از مدتی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همکاری کردیم.

اولین شهید خانواده‌تان کدام برادر بود؟

اولین شهید خانه ما برادرم بختیار بود که ۲۶ سال داشت. بختیار تا قبل از آغاز جنگ درس می‌خواند و علاقه به علم‌آموزی داشت. برادر خوب و مهربانی بود و در کنار پدر در روستای داروخان به کار کشاورزی مشغول بود. فتنه ضدانقلاب و کومله که آغاز شد، بختیار متأهل بود و سه فرزند داشت؛ دو پسر و یک دختر. در نهایت هم روز ۲۵ آذرماه سال ۱۳۵۹ در دفاع از مرزهای کشورمان گلوله‌ای به پهلویش خورد و به شهادت رسید.

دومین برادر چطور به شهادت رسید؟

کامیار قادرخانزاده دومین برادرمان بود که شهید شد. ایشان ۲۰ سال داشت و متأهل بود. برادرم سه دختر داشت. روز شهادتش من و کامیار با هم بودیم. شبانه به سمت پشت کوه‌های سقز حرکت کردیم و متأسفانه نفوذ عناصر ضدانقلاب در میان بچه‌های ما باعث لو رفتن عملیاتمان شد. روز ۲۲ مهرماه سال ۱۳۶۱ بود که کامیار به شهادت رسید. خودم هم به شدت مجروح شدم. به طوری که نمی‌توانستند جلوی خونریزی را بگیرند و از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم متوجه شدم یکی از بچه‌های سپاه بالای سرم نشسته و نگران حال من است. تیر به پشت زانویم اصابت کرده بود. بعد از آن به ارومیه و کمی بعد به تهران منتقل شدم و بعد از بهبودی مجدد در منطقه حاضر شدم. دو سال بعد سه تن از برادرهایم همزمان با هم به شهادت رسیدند.

سه برادر شهید در یک روز؟

بله! شهیدان اردشیر، بهنام و کوروش قادرخانزاده. بهنام ۲۳ سال داشت که شهید شد. متأهل بود و چهار دختر و یک پسر داشت. هم کشاورزی می‌کرد و هم اهل علم و درس و دانشگاه بود. به چند زبان زنده دنیا مسلط بود. انگلیسی، عربی، ترکی. علاوه بر دروس دانشگاه بسیار اهل مطالعه بود. علاقه زیادی به قرآن داشت. بهنام یک نیروی بسیجی بود که در تمام صحنه‌های انقلابی حاضر بود. آن روز هم به‌رغم احتمال حمله دشمن همراه دو برادر دیگرم اردشیر و کوروش در راهپیمایی ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۶۳ در پارک جنگلی بانه شرکت کرد و متأسفانه با توجه به اشراف اطلاعاتی دشمن و اطلاع از مسیر راهپیمایی، عراقی‌ها پارک را بمباران کردند و خیلی از مردم به شهادت رسیدند. در این حادثه سه برادرم و تعدادی از بستگانم به شهادت رسیدند.

اردشیر چند سال داشت؟

اردشیر حدود ۱۸ سال داشت. بسیجی بود و زمان عملیات‌ها اعزام می‌شد. کوروش هم ۱۶ سال داشت. ترکشی به سر کوروش اصابت کرده و منجر به شهادتش شد، اما ما به سختی توانستیم پیکر اردشیر را شناسایی کنیم. از روی پوشش و لباسش توانستیم او را بشناسیم. متأسفانه وقت بمباران درخت‌ها و چنارهای جنگلی روی مردم ریخته شده و بسیاری زیر درختان به شهادت رسیده بودند تا جایی که سر یکی از بستگانمان را نتوانستیم پیدا کنیم. شکم برادرم بهنام پاره شده بود.

و آخرین شهید خانواده‌تان؟

«دلاور» آخرین شهید و برگه افتخار خانواده قادرخانزاده است. دلاور بیمار بود و به همین خاطر نمی‌گذاشتم به جنگ برود. اما طاقت نمی‌آورد و می‌گفت: نمی‌خواهم در بستر بمیرم.

بخشی از فرمایشات رهبر انقلاب در نماز جمعه درباره خانواده قادرخانزاده

«در سنندج پدر بزرگوار و نیرومندی را دیدم از یکی از شهرهای کردستان که شش پسرش در راه خدا شهید شده بود و این مرد با کمال قدرت و استقامت ایستاده بود و دم از وفاداری به انقلاب می‌زد، من با همین کلمات معمولی که حقیقتاً کلمات عاجزند از اینکه بتواند احساسات انسان را نشان بدهند به این پدر بسیار بزرگوار و مؤمن تبریک و تسلیت می‌گفتم و به او تسلی می‌دادم اما او به من می‌گفت من احساس نمی‌کنم شش پسر من خونشان هدر رفته و ضایع شده چون در راه اسلام شهید شده‌اند. پسر هفتم او جانباز است که یک پایش را در راه خدا داده که او را هم ما زیارت کردیم.»

من هم دوست دارم مثل برادرانم با سربلندی شهید شوم و همین طور هم شد. دلاور سه ماه قبل از شهادت متأهل شده بود. مدتی مسئولیت پایگاه حسن سالاران سقز را برعهده داشت و مدتی هم مسئولیت گردان محمد رسول الله(ص) را بر عهده گرفته بود. سرپرستی بسیج عشایری هم از دیگر مسئولیت‌های دلاور بود. دلاور ابتدای سال ۱۳۶۴ به بانه بازگشت و مسئولیت گروه ضربت منطقه عباس‌آباد بانه را بر عهده گرفت. در همین سمت بود که روز سی‌ام فروردین ماه ۱۳۶۴ در مصاف با ضدانقلاب در حوالی روستای بویین سفلی به مقام رفیع شهادت نائل آمد. به ایشان خبر داده بودند که ضدانقلاب وارد روستا شده‌اند. دلاور تاب نیاورد و با تعدادی از همرزمانش راهی شد. فرمانده سپاه مخالف رفتنش بود. چون می‌دانست پنج نفر از برادرهایش شهید شده‌اند نمی‌خواست اتفاقی برای دلاور بیفتد. اما دلاور گفته بود: نه من باید بروم تا به مردم روستا کمک کنم. او و ۱۲ نفر از دلاوران مبارز کُرد بعد از درگیری و محاصره همگی به شهادت رسیدند. بچه‌ها و همرزمانش بسیار دلاور را دوست داشتند. آن زمان ۱۹-۱۸ سال داشت. آخرین شهید خانه‌مان در ۳۰ فروردین ماه سال ۱۳۶۴ در شهرستان بانه به درج رفیع شهادت نائل آمد.

پدر و مادرتان چطور با شهادت شش فرزندشان کنار آمدند؟

از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۴ تنها به فاصله تقریباً پنج سال خانواده ما شش شهید و یک جانباز تقدیم اسلام کرد. پدرمان روحیه عجیبی داشت. از همان ابتدا ایشان مشوقی برای تحصیل و کسب علم فرزندانش بود، به طوری که همه ۹ پسر و ۱۱ دخترش تا کلاس ششم ابتدایی در روستا تحصیل کردند و پسران برای ادامه تحصیل به دبیرستان شهر سلیمانیه رفتند و در آنجا علاوه بر تحصیل وارد مبارزات سیاسی شدند. سپس به مبارزات چریکی علیه رژیم بعثی روی آوردند. از زمانی که خانواده ما به ایران بازگشت، همگی به عنوان پیشمرگ مسلمان کرد در مقابل عوامل استکبار صف‌آرایی کرده و به استقبال شهادت رفتیم. خبر شهادت برادرها یکی بعد از دیگری به پدر می‌رسید. پدر خیلی محکم بود. وقتی خبر شهادت سه برادرم را در حادثه ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۶۳ به پدر دادند از ما خواست تا پیکر برادرهایم را به خانه بیاوریم تا ایشان با شهدا وداع کند. وقتی هر سه پیکر را آوردیم و کنار هم خواباندم پدر نگاهشان کرد. حرفی نزد مانند کوه ایستاده بود. قطعاً دلتنگی و ناراحتی داشت اما وقتی به مسیر و راهی که بچه‌ها در آن قدم می‌گذارند فکر می‌کرد آرام می‌شد. پدرم دو همسر داشت. مادران شهدا هم مقاوم بودند. پنج تن از شهدا متعلق به مادرم و یک شهید دیگر از مادر دیگرمان بود. وقتی آنها ایستادگی و صلابت پدرمان را می‌دیدند صبر زینبی پیشه می‌کردند. پدرمان در سال ۱۳۷۴ به رحمت خدا رفت. خوب یاد دارم پدرم مرد باایمانی بود. می‌گفت من نیک می‌دانم که در روزهای پس از مرگ همراه شش فرزند شهیدم خواهم بود و با آنها جلساتی خواهم داشت. من بسیار خواب برادران شهیدم را می‌بینم اما وقتی اوضاع جامعه کمی ملتهب می‌شود، پدر را به همراه شش برادر شهیدمان می‌بینم که می‌آیند. شهدا زنده‌اند و بر آنچه امروز بر ما می‌گذرد اطلاع دارند.

رهبری بارها و بارها در صحبت‌هایشان از دیدار با پدر شهیدان قادرخانزاده به نیکی یاد می‌کنند. کمی از این دیدار برایمان بگویید.

بله، حضرت آقا خانواده ما را خوب می‌شناسند. پدرم دو دیدار با رهبری داشت. بارها صحبت‌های ایشان را در مورد مجاهدت خانواده شهیدان قادرخانزاده شنیده‌ام. یکی از این دیدارها مربوط می‌شود به شب ۲۷ ماه رمضان سالی که پدر در کرج زندگی می‌کرد. آن شب رهبری به دنبال پدر فرستادند و ایشان به محضر آقا رسیدند. پدر همیشه از این دیدار یاد می‌کرد. گفت رهبر من را در آغوش گرفت و گفت شما در قلب من جای دارید. پدر از پوشش ساده رهبر جهان اسلام همیشه برایمان روایت می‌کردند. من هم خودم سه بار محضر ایشان مشرف شدم. در یکی از این دیدارها رهبری حال مادرها را پرسیدند و من خبر فوتشان را به رهبری دادم. ایشان بسیار متأثر شدند و برای چند لحظه‌ای سکوت کردند.

کمی از خودتان بگویید بعد از جنگ چه کردید؟

من همه دوره خدمت در جنگ و کردستان بودم. از آنجایی که خوب منطقه را می‌شناختم بر حسب نیاز و حس تکلیف اینجا ماندم. جانباز ۵۰ درصد هستم و بعد از جنگ برای مراقبت از مرزها همچنان ماندگار شدیم و تا امروز ایستاده‌ایم تا کسی قصد تجاوز به خاک کشور را نداشته باشد. امروز امنیت ما به آسانی به دست نیامده و برای آن جان‌های بسیار قربانی شده‌اند. پس باید قدردان خون شهدا باشیم. این نعمت بزرگ را حتی به قیمت خون خود حفظ کنیم و نگذاریم خون شهیدانمان پایمال شود.

جنگ برای کسی خاطره خوب ندارد. شش برادر و ۲۵ نفر از بستگان نزدیکم شهید شدند و این خود ضربه روحی بزرگی است. در بمباران‌های بانه از سوی نیروهای عراقی گاهی مجبور می‌شدیم، چندین بار از شهر خارج شویم و باز برگردیم، مردم قلب بزرگی داشتند و با دلی صاف و امیدوار با وجود تمام این مشکلات و سختی‌ها این سختی‌ها را پشت سر می‌گذاشتند. اگر امروز علاقه‌مندان به شهدا بخواهند مزار شهدا را زیارت کنند، می‌توانند به گلزار شهدای بانه بروند و از مزار شهیدان اردشیر، بهنام، کوروش و دلاور دیدار کنند. مزار شهیدان کامیار در مریوان و شهید بختیار در روستای داروخان است.

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۵۲۰۶

وادی کتاب

معرفی کتاب «شبیخون غیور اصلی»

عملیاتی بزرگ اما گمنام

غلامحسین بهبودی

شهید علی غیور اصلی از فرماندهان خوزستانی دفاع مقدس بود که در اولین ماه جنگ به شهادت رسید. شهرت وی بیشتر به خاطر شبیخونی است که روز دهم مهر ۱۳۵۹ یعنی ۱۱ روز پس از شروع جنگ در نزدیکی اهواز انجام داد و موفق شد قوای دشمن را تا حدود ۹۰ کیلومتر به عقب براند. کتاب شبیخون غیور اصلی بر آن است تا به چند و چون اولین پیروزی بزرگ رزمندگان در جنگ تحمیلی بپردازد. با هم نگاهی به داشته‌های این کتاب خواهیم انداخت.

شهید علی غیور اصلی از گمنام‌ترین شهدای دفاع مقدس است. این گمنامی به خاطر شهادت زودهنگام وی در یازدهم مهرماه ۱۳۵۹ است. یعنی درست در دوازدهمین روز از شروع جنگ، جبهه خوزستان یکی از کارآمدترین فرماندهان خود را از دست داد. اما شهید غیور اصلی در حالی دعوت حق را لبیک گفت که در روز شهادتش یکی از بزرگ‌ترین شکست‌ها را به ارتش بعث عراق وارد آورده بود. او توانست در یک شبیخون حساب‌شده و دقیق، دشمن را از نزدیکی‌های اهواز تا شهر مرزی بستان به عقب براند.

علیرضا غلامی نویسنده کتاب سعی کرده است تا به معرفی شایسته عملیات غیور اصلی بپردازد. عملیاتی که می‌توان از آن به عنوان اولین پیروزی بزرگ رزمندگان در دفاع مقدس نام برد. اما ما اینجا با یک کتاب ۲۴۰ صفحه‌ای رو به رو هستیم که قصد دارد به عملیاتی یک‌روزه بپردازد. لذا نویسنده سعی می‌کند تا در ابتدا به شرح رویدادها و شرایط روزهای اول جنگ بپردازد و با آماده‌سازی ذهن مخاطب، خود عملیات را معرفی کند.

در فصل اول کتاب با عنوان «در آستانه جنگ» با زمینه‌چینی عراق برای تحمیل جنگی تمام‌عیار علیه ایران اسلامی آشنا می‌شویم. توان سپاه و ارتش در ماقبل جنگ ارزیابی می‌شود و سپس در فصل دوم با عنوان «شروع جنگ» فضای حاکم در روزهای ابتدایی دفاع مقدس شرح و توضیح داده می‌شود. این توضیحات که گاه از زبان فرماندهانی چون علی شمخانی آورده می‌شود، به خواننده کمک می‌کند تا شرایط وقوع شبیخون غیور اصلی را بهتر درک کند: «یکی از دلایلی که ارتش بعث عراق به ایران اسلامی حمله کرد این بود که حس می‌کرد در جمهوری اسلامی ایران هیچ نیرویی برای مقابله با او وجود ندارد و یک فرصت تاریخی پیدا کرده است تا ایران اسلامی را تصرف کند.»

در فصل سوم نیز که «دفاع همه‌جانبه» نام دارد، در خصوص تشکیل هسته‌های مقاومت در منطقه جنوب همچون سازمان رزمی گروه غیور اصلی آشنا می‌شویم. گروهی که تنها با ۲۸ رزمنده حماسه‌ای بزرگ را در دهم مهرماه ۱۳۵۹ رقم می‌زند و ضرب شستی کاری به دشمن نشان می‌دهد.

در فصل چهارم که شبیخون غیور اصلی نام دارد، با خود عملیات آشنا می‌شویم. در اینجا نویسنده به شناسایی و توضیح تمامی گروه‌هایی می‌بپردازد که شب عملیات در منطقه غرب اهواز حضور داشتند: «یک گروه شهید علی غیور اصلی بود... گروه دیگر از خرم‌آباد آمده بود... گروهی از بچه‌های خوب عرب‌زبان انقلابی مرکز سیافی هم بودند که علیه جریان خلق عرب کار می‌کردند.»

در کتاب آورده شده است که گروه اصلی عملیات همان گروه ۲۸ نفره غیور اصلی هستند که در ۱۴ تیم دونفره تقسیم می‌شوند و با فاصله ۱۰۰ متر از یکدیگر در غرب جاده سوسنگرد- اهواز مستقر می‌شوند. سپس در ساعت یک یا دو بامداد ۱۰ مهرماه ۱۳۵۹ با دستور شهید غیور اصلی از ابتدا و انتهای خط به سوی دشمن شلیک می‌کنند و چند تانک عراقی به آتش کشیده می‌شود. طولی نمی‌کشد که نیروهای دشمن از بیم یک حمله بزرگ و سراسری پا به فرار می‌گذارند. دشمن حتی چند دستگاه تانک خود را نیز رها می‌کند تا از مهلکه جان سالم به در ببرد. با روشنایی هوا نیروهای دیگری از اهواز و دیگر شهرها به عملیات اضافه می‌شوند و شبیخون غیور اصلی از یک عملیات پارتیزانی کوچک به عملیاتی بزرگ تبدیل می‌شود. لذا دشمن مجبور به فرار می‌شود تا پشت مرز و تنگه چزابه عقب‌نشینی می‌کند. اما درست در غروب روز شبیخون، فرمانده این عملیات «علی غیور اصلی» طی یک حادثه به شهادت می‌رسد: «هنگامی که علی به همراه سه نفر از همرزمان خود برای شناسایی مواضع جدید دشمن و طرح‌ریزی تهاجم بعدی در منطقه عملیاتی سوسنگرد در حال تردد بود، اتومبیل حاملشان با یک دستگاه کمپرسی تصادف شدیدی می‌کند. غیور اصلی مجروح می‌شود و پس از انتقال به بیمارستان گلستان اهواز شامگاه ۱۳۵۹/۷/۱۰ به فیض شهادت نائل می‌آید.»

جدول

از راست به چپ

■ ۱- رشته کوه امریکای جنوبی- مدال سوم- بزرگ‌ترین قسمت معده نشخوارکنندگان ■ ۲- گر کسی ... کند این نعمت را/ نتواند که همه عمر برآید ز سجود- شاعر گوید نگهدار که نکوست ■ ۳- کجاست- عضو بی حس- پمپ- صورت ■ ۴- علامت کالا- سرند- نوعی یقه- حیوان باوفا ■ ۵- همداستان ویس- جانشین- دستار ■ ۶- معتمدان- به شک انداختن- درجه نظامی محمدتقی خان پسیان ■ ۷- کشوری در قاره سیاه در همسایگی دریای سرخ- خانه آخرت- ضمیر انگلیسی ■ ۸- دشمن- خالص- نگهبانی- مرد بی زن ■ ۹- انتها- خانه- آبلرزه ■ ۱۰- وطن- رنگدانه گیاهی- آهسته ■ ۱۱- زمین بایر و دور از آبادی- طایفه کوچ نشین- نخست وزیر ترور شده لبنان ■ ۱۲- جدید- تیم فوتبالی در ایتالیا- مقیاس اندازه گیری- هر چیز سخت و محکم ■ ۱۳- نماد لاغری- رئیس جمهور شهید- مزد و پاداش- بوی رطوبت ■ ۱۴- درجه داری در ارتش- فتنه انگیز ■ ۱۵- سوره ای در قرآن- پراکنده- اثر شاتوبریان

از بالا به پایین

■ ۱- بی پرده و صریح- نوعی گل که کاربردهای پزشکی و درمانی هم دارد- اسم ■ ۲- کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال- نهضت طرفداری از ایجاد میهن یهودی در سرزمین فلسطین ■ ۳- مروارید- فاقد شهرت- میوه باب گلو- عید ویتنامی‌ها ■ ۴- رئیس جمهور سابق ترکیه- دوست و همراه- مجلس رومی- فیلم آلفرد هیچکاک ■ ۵- از شهرهای سیستان و بلوچستان- دانه تسبیح- اضطراب ■ ۶- فیلسوف انگلیسی و برنده جایزه نوبل ادبیات- زرشک- علاج ■ ۷- جفت ماده- گناهان بزرگ- بیهوده ■ ۸- روغن زیتون- هر ده سال- برادر شیعه- اسب چاپار ■ ۹- خواب کودکانه- گرداگرد و اطراف- آتش روستایی ■ ۱۰- قصه‌گو- بنای بلند با سقف آراسته به نقش و نگار- عملی در زراعت ■ ۱۱- چشمه- بسیار- نیازها ■ ۱۲- دسته و صف- سلاح روباه- سرور و آقا- تاقچه بالا ■ ۱۳- یک و یک- سنه- از مربیان درگذشته فوتبال ملی کشورمان- تکرار حرفی ■ ۱۴- بلندطبعی- نام کتاب منطق ارسطو ■ ۱۵- سریع خودمانی- هریسه- ته بندی کتاب

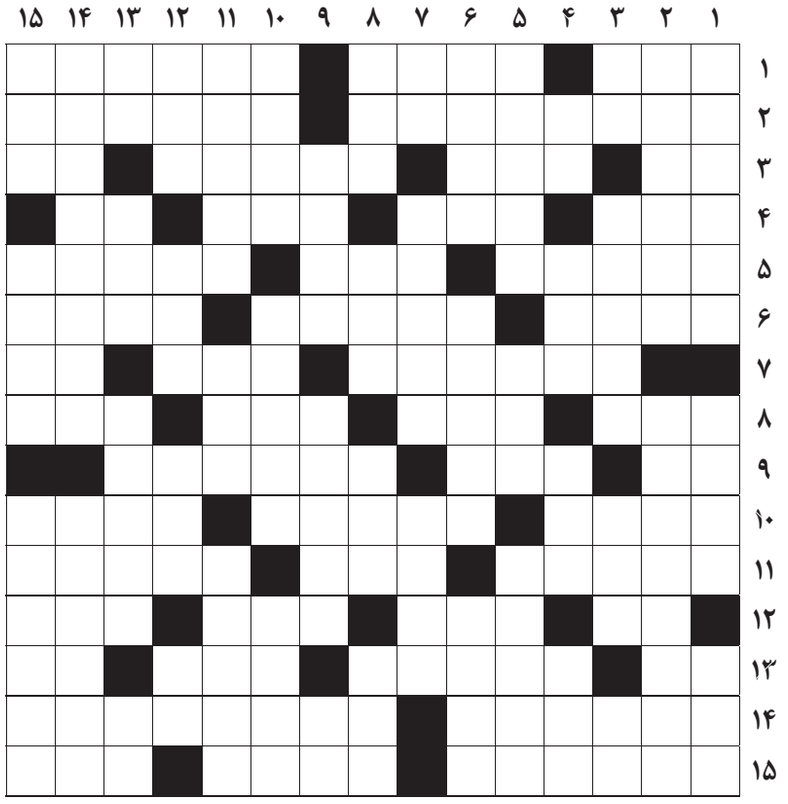

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲				۹		
		۶			۴	۱		
		۳		۶	۵			
۱			۲					۸
۹						۳		۵
			۸					۹
	۶			۱			۴	
	۷			۳	۶			
	۴						۸	

۱	۷	۶	۴	۶	۸	۵	۴	۴
۴	۶	۵	۶	۴	۴	۱	۸	۷
۴	۴	۸	۷	۱	۵	۶	۶	۴
۶	۱	۴	۴	۸	۷	۴	۵	۶
۵	۸	۴	۱	۴	۶	۷	۴	۶
۷	۴	۸	۴	۶	۴	۴	۶	۱
۴	۷	۶	۶	۵	۱	۴	۸	۸
۸	۴	۱	۴	۴	۶	۶	۷	۵
۶	۶	۴	۸	۷	۴	۶	۱	۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۰۵

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ن	ا	چ	ا	ت	■	ص	ل	ی	پ	■	ف	ر	ح
۲	ت	ک	ن	ی	س	ی	ن	■	ا	ل	■	گ	ر	ا	س
۳	ش	■	گ	ر	■	ه	م	ا	■	ی	و	■	ی	د	ن
۴	خ	و	ب	ا	ن	■	ا	ل	پ	■	ا	م	م	■	ی
۵	ص	ف	ی	ن	■	ا	ی	ا	ز	■	■	ه	ا	ش	م
۶	■	ا	ن	■	م	پ	ا	■	ی	س	ر	■	ن	ا	پ
۷	گ	■	ت	ک	م	و	ن	■	ک	ا	ی	ت	■	ر	ا
۸	و	■	ر	ا	ی	ت	■	■	■	س	و	پ	ر	■	ر
۹	ا	گ	■	م	ز	ا	ر	■	د	ا	ن	ش	■	م	ک
۱۰	ر	ا	ل	■	ی	پ	س	■	ا	ن	د	■	ه	ر	■
۱۱	د	ر	ا	ز	■	■	ت	ا	ن	ی	■	گ	م	ا	ن
۱۲	ی	■	ی	ن	ه	■	و	ل	ی	■	ا	ر	ا	م	ش
۱۳	و	ا	ن	ی	ل	■	ر	ک	ا	ز	■	ی	ن	■	ا
۱۴	ل	ی	ف	ت	■	پ	ا	■	ل	ی	م	و	ن	ا	د
۱۵	ا	ش	ک	■	ا	گ	ن	ی	■	ر	ا	ه	د	ا	ر